



## تکفیر طالبف تبریزی

نمودی از ستیز میان مشروطه و مشروعه

ناصر مهاجر

نقطه، شماره ۹، سال چهارم  
تابستان ۱۳۷۸



میرزا عبدالرحیم طالبوف

شنبه شب اول رمضان ۱۳۲۴ (۱۹ اکتبر ۱۹۰۶)، «جمعی از آقایان علما و طلاب و چند نفر از معتبرین تجار و معارف تبریز» در «محلّه عمربن حاجی محمود حسین خان» در «محلّه ارمستان» این شهر گردهم می‌آیند تا با برگزیدن «اعضای مجلس مسوختی و نظریین انتخابات»<sup>(۱)</sup>، زمینه انتخابات نمایندگان «مجلس شوری ملی» را هموار سازند. و این درست دوازده روز پس از گردهمایی رسمی ۵۲ تن از ۶۰ نماینده «طبقات شش‌گانه» پایتخت است و گشایش اولین مجلس ایران در ۱۸ شعبان ۱۳۲۲ (۱۷ اکتبر ۱۹۰۶).<sup>(۲)</sup>

شالوده‌الگری انتخاباتی علما، طلاب، تجار، و معارف مشروطه‌خواه تبریز، همان‌سند که در تهران پی‌ریخته شده و در دستخط بنیان‌گذاری «مجلس شورا» آمده و در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (۵ اوت ۱۹۰۶) به امضای مظفرالدین‌شاه قاجار رسیده<sup>(۳)</sup>. بر این شالوده است که در هر یک از طبقات شش‌گانه شاهرادگان، اعیان و اشراف، خما و طلاب، تجار، ملاحین و فلاحین و کسبه و اصناف، نماینده‌ای از میان خود برمی‌گزینند. و بدین‌گونه «انجمن» ۶ نفره‌ای را شکل می‌دهند که باید بر بنیاد «انتخابات مستفی» دست به کنار انتخاب نمایندگان طبقات شش‌گانه آذربایجان شود و ۱۲ وکیل این ایالت را برای شرکت در اولین درجه دوسانه «دائرالشورای مرکزی» معین نماید.<sup>(۴)</sup>

اولین «صنّف»ی که بر مبنای مقررات «انجمن نظارت بر انتخابات» به انتخاب

نمایندگان خود برمی‌آید صنف «علما و طلاب» است. این‌ها گرچه حالا یگانگی صنفی‌شان را از دست داده‌اند؛ سلسله مراتب‌شان از هم فروپاشیده است و سرجنتانان سنتی‌شان با خشم و کین مردم دست به گزینانند - که بارزترین نمودش خیزش مردم بر امام جمعه است و بیرون راندن وی از تبریز - هنوز صاحب قدرتند نفوذ. و این بیشتر به خاطر تلاش و کوشش رده‌های میانی این صنف است در راه مشروطیت؛ و نیز همدلی و همراهی و عواظ جوان با مردم و آزادخواهان. در این برش تاریخی، روحانیان میانه‌رو و دورنگری همچون فقه‌الاسلام سکان‌دار کشتی توفان‌زده روحانیت هستند هموست که برای پیشگیری از گسستگی هرچه بیشتر روحانیت، پیشنهاد می‌کند که تیره شیخی نیز از حقوقی برابر با متشرعین برخوردار گردد و از هر تیره یک نماینده برگزیده شود و به تهران رود. و این چنین است که راه برای انتخاب کسی چون میرزا فضل‌علی آقا هموار می‌شود که روشن‌بین است و هوادار رفرماسیون دینی و مدرنیسم ایران (۵). انتخاب اینان در ۵ شنبه ۶ رمضان ۱۳۲۴ (اول نوامبر ۱۹۰۶) صورت می‌گیرد؛ در همان عمارت حاجی‌محمد حسین‌خان که محل انجمن تبریز است. چند و چون آن را از زبان یک شاهد عینی می‌آوریم.

«... سه ساعت از شب گذشته، اکثر آقایان علما و طلاب در مجلس ملی جمع و تا ساعت پنج از شب گذشته عموماً ورقه انتخابات خودشان را نوشته، امضاء نموده، بالمنابوه در حضور ناظرین انجمن نظارت به صندوق معین گذاشتند. اسامی انتخاب‌کنندگان به ترتیب و نمره در روی ورقه انتخابات و در دفتر علیجده ثبت شده... قرار شده کسانی که در مجلس حضور نداشتند، متدرجاً تا پانزدهم همین ماه ورقه انتخاب خود را به انجمن نظارت تسلیم نمایند. منتخبین طهران در پانزدهم ماه با اکثریت ورقه انتخابات معین و درج روزنامه خواهد شد.» (۶)

دیگر طبقات هم به همین روال و بر مبنای همان نظام‌نامه و در همان محل، نمایندگان خود را برمی‌گزینند. و به نوبت، شب جمعه ۷ رمضان، (۲ نوامبر ۱۹۰۶) نوبت اصناف است. این‌ها «جمع شده قرار گذاشتند که ده نفر میان خودشان انتخاب نموده و بعد از آن ورقه انتخابات را به اسم همان ده نفر بنویسند.» (۷) شب شنبه ۸ رمضان (۳ نوامبر ۱۹۰۶) نوبت تجار است. کم و بیش روشن است که بیشترین رأی از آن تاجرها نیک‌نام است و مستمدین مردم. و نیز آن‌ها که از پیش ناخرسندی‌شان را از «رواج کالاهای بیگانه» در ایران ابراز داشته بودند و در حمایت از صنعت داخلی دل

سوزانده بودند. و از این‌ها یکی هم عبدالرحیم طسلیف تسریزی است؛ از پیشروان بیداری ایرانیان که کتاب‌هایش در آموزش و پرورش نسلی از هواخواهان حکومت مشروطه و مردم‌سالاری نقشی بسزا داشته و «کتاب احمد یاسفینه طسالی» اش را در مدارس تدریس می‌کردند» (۸). در خبر است که از نمرخان شوره برای دوستی در تبریز نوشته که «... اگر بنده را انتخاب نمایند سر قدم ساخته می‌آیم» (۹) به این اعتبار است که شماری وی را نامزد نمایندگی می‌کنند و شمار بیشتری نامش را در ورقه انتخابات می‌نویسند و در حضور ناظرین به صندوق می‌اندازند. آنها هم که در «انجمن» حضور نوسانیده بودند، قرار شد که تا پانزدهم همین ماه متدرجاً ورقه انتخاب خود را بفرستند.» (۱۰)

۱۵ رمضان، روزی بود که برای دریافت رأی غایب‌های «طبقات»، همه «طبقات» تعیین کرده بودند. تا آن روز اما انتخابات ادامه داشت؛ هر روزه، و به همان ضرب آهنگ، شب یکشنبه ۹ رمضان (۴ نوامبر ۱۹۰۶) «اعیان و امرا» و ورقه‌های انتخابات خود را در آن «صندوق معین» می‌ریزند؛ (۱۱) و شب دوشنبه ۱۰ رمضان (۵ اکتبر ۱۹۰۶) نوبت انتخاب نماینده شاهزادگان فرا می‌رسد. انتخاب نمایندگان «ملاکین و فلاحین» لیکن در شب یکشنبه ۱۶ رمضان (۱۱ نوامبر ۱۹۰۶) به انجام نمی‌رسد. از اینها «هیچکس ورقه انتخاب به انجمن نیاورده بودند.» (۱۲) گرچه نظام انتخاباتی جای شک نگذاشته بود که «فلاح» به مفهوم خرده‌مالک است و آنکه از خود مالکی ندارد، حق رأی ندارد، بسیج نیروی پُرکند و پُرشمار مالک و خرده‌مالک کار آسانی نبود؛ آنهم در ایالتی چون آذربایجان (۱۳).

«... به صلاح دید اعضا، استخراج و تعیین وکلای را تا بیست و پنجم همین ماه به تأخیر انداختند که دوباره به ملاکین و فلاحین اطلاع داده شود تا ورقه انتخابات خودشان را به زودی تسلیم انجمن نظارت کنند.» (۱۴)

بیهوده است، انتخاب نمایندگان «ملاکین و فلاحین» در شب سه‌شنبه ۲۵ رمضان هم انجام نمی‌شود (۲۰ نوامبر ۱۹۰۶). به جای آن و بر اثر فشار دم‌افزون مردم که می‌خواهند انتخابات هرچه زودتر به انجام رسد و نمایندگان طبقات و اقشار گوناگون تعیین شوند و به تهران بشتابند، تصمیم گرفته می‌شود که «... با حضور جمعی از علمای عظام و تجار و وکلای انجمن نظارت، اوراق انتخابات بیرون آورده، اول به ترتیب نمره که ثبت دفتر و روی پاکت بود، مطابق نموده و اسامی انتخاب‌کنندگان را با آواز بلند خوانند.» (۱۵)

گرچه در این نشست «معلوم و مشخص نشد که کدام‌یک از آقایان و منتخبین مزبور فوق قبول وکالت نموده و به تهران تشریف خواهند برد.» (۱۶). اما نفس اعلام نتیجه انتخابات علما و طلاب، پیش‌درآمدی است برای اعلام نتیجه انتخاب نمایندگان سایر «طبقات شش‌گانه». فردای همان شبی که نام نمایندگان علما و طلاب اعلام می‌شود، نام نماینده شاهزادگان - شاهزاده امام‌قلی میرزا - نیز اعلام می‌شود؛ در همان ساختمان «انجمن» تبریز و به همان ترتیب» (۱۷).

گفتنی است که اعیان و امرا نیز درست به مانند شاهزادگان و «به مفاد الاکثر فلاکثر» کار انتخاب دو نماینده‌شان را همان شب به سرانجام می‌رسانند؛ مستشارالدوله و شرف‌الدوله در دم «قبول وکالت» می‌کنند و «صدای تبریک از تمام حضار بلند می‌شود» (۱۸). آمادگی و انضباط و پرهیز از وقت‌کشی و مسامحه‌کاری اما انگار خصلت آن طبقات اجتماعی است که در حاکمیت بوده‌اند، حکومت را ملک طلق خویش می‌پندارند و از بهم ریختگی وضعیت و دگرگونی‌های ساختار قدرت سخت بی‌مناک‌اند. آن خصلت‌ها را در «تجار» و «اصناف»

نمی‌بینیم. رویه و رفتار انتخاباتی این دو نیروی اجتماعی به مانند رفتار انتخاباتی «علما و طلاب» است و دربرگیرنده خصوصیت‌های کلی اقشار اجتماعی‌ای کم‌تجربه در کار سیاست، نه «تجار و اصناف» در شب اعلام آرای برگزیدگان خود (پنجمین ۲۷ رمضان ۱۳۲۴ / ۲۲ نوامبر ۱۹۰۶) معلوم و مشخص می‌کنند که نمایندگان‌شان در مجلس شورای ملی چه کسانی هستند، و نه «اصناف» در شب دوشنبه سوم شوال (۲۷ نوامبر ۱۹۰۶)؛ گرچه هر دو «جهت اتمام عمل انتخابات... در انجمن نظارت حضور داشتند» (۱۹) نام آقایانی هم که بیشترین رأی را آورده‌اند، اعلام شده است. در میان تجار آقامحمدباقر تاجریاشی ۷۶ رأی می‌آورد، آقای حاجی‌محمدآقا حریری ۵۵ رأی، آقای طسلیف ۵۴ رأی، آقای سیدحسن تقی‌زاده ۵۱ رأی و آقای حاجی‌میرزا آقا ۳۶ رأی (۲۰). شمارش آراء نامزدهای گروه اصناف سه روز به درازا می‌کشد و سرانجام نام انتخاب‌شدگان اعلام می‌گردد (۲۱). وجود دو تن از نامزدهای نمایندگی تجار در میان نامزدهای نمایندگی اصناف، به معنای وجود گرایش‌های مشترک میان این دو نیروی اجتماعی بزرگ شهر تبریز است. اما این که نام عبدالرحیم طسلیف تنها در فهرست نامزدهای نمایندگی تجار به چشم می‌آید، نمود آگاهی طبقاتی و هشجاری سیاسی بورژوازی تجاری تبریز است. و نیز ارجح‌شناسی این نیرو از کسی که از دیرباز خواسته‌های

اقتصادی‌شان و تدوین کرده، از ضرورت برپید، شدن مقام ریاست-رعیتی، برانداختن نیول‌دوری، تقسیم ارضی، ملی کردن منابع طبیعی، پی‌افکنیدن صنایع نوین، پشتیبانی دولت از تولید داخلی و... داد سخن داده و در این زمینه‌ها طرح‌های مشخصی هم پیش کشیده است. ازجمله در همان «کتاب احمد» یا «سفرنامه طالبی»:

«دست‌کم می‌تواند در خرید اشیاء غیرلازم خارجی امساک کرد. مثلاً نذک اصفهان را بپوشد؛ از شال بزد و کرمان لباس بدوزیم؛ به جای ماهوت ادبار اجانب از پرست شیراز کلاه درست کنیم؛ عرض ظروف چینی خارجی، ظرف‌های مس قره‌نمای مملکت را استعمال نماییم؛ فلپان گلی خود را به نیشبه دیگران ترجیح دهیم و در یک مهمانی با صد شمع کائوری اجانب را سوزانیم، مصنوعات آنها را خیریم و محسود قفرا نیز گردیم» (۲۲)

## طالیف تیریزی

انتک او مردی ۷۲ ساله است. تنها بارماندهٔ سلسله «روشنفکران» ما و از بینکسویان بی‌ناری ایرانیان گرچه در تبریز زاده شده و تا شانزده هفده سالگی در همین شهر زیسته، در «نرخان» شوره» می‌زیست؛ مرکز حکومت داغستان. داراست و شناسخته شده به «درست‌کاری و راست‌گفتاری» (۲۳). دارایی‌ش را در نتیجهٔ سال‌ها کار نزد یک مقاطعه‌کار مهاجر ایرانی به دست آورده و سپس دستگاه سقاطعه‌کاری مستقلی خودوش را راه انداخته؛ در قفقاز، گناده‌دست است و از «پاری دادن به سوطان ننگدست و سرگردن که در خطهٔ قفقاز کم نبوده دروغ نکرده» (۲۴). انسان‌دوست ست و آزادیخواه. نیز هوادار پُرشور تجدد و ترقی و نوآوری ایران. در سال‌خوردگی به نگارش اندیشه‌هایش روی آورده و به نویسندگی در ۵۶ سالگی. بدرغم چهل‌وپنج سال زندگی در خارج از کشور اما به فارسی می‌نویسد و چنان فارسی‌ای که از «بیتاکن‌افران نثر جدید فارسی» به شمار می‌آوردندش (۲۵). گرچه خدایاواراست و مسلمان و مراسم حج به جا آورده، خردگراست و جانبدار فلسفهٔ غربی و قانون تحول و تکامل اجتماعی. با چنین نگرشی ست که به زندگی و زمانهٔ پیامبر اسلام پرداخته و به ضرورت صلاح دین و دوری جستن از محکم شرع (تخیهٔ سبهری ۱۳۱۰/۱۸۹۳)، زینشگامان نشر علوم به زبان ساده نیز هست و از مروجان دانش ضمیمی نویسن. (رسالهٔ فیزیک ۱۳۱۱/۱۸۹۲)، سفینهٔ طالبی یا کتاب احمد در دو جلد ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲/ ۱۸۹۲ و ۱۸۹۵ (۲۶) و

برگردان فارسی «هیئت جدید» نوشتهٔ کامیل فیلاماریون ۱۳۱۲/۱۸۹۶ هم از اوست). بیش از هر چیز آن در اندیشهٔ ریختن شالوده‌های سیاسی ایران نوین است؛ و حکومت مشروطه و «نظام دموکراتی» «مسائل انجیبات» ۱۳۲۴/۱۹۰۶ و «ایضاحات در خصوص آزادی» که به فاصلهٔ چند ماه پس از امضای فرمان مشروطیت به نگارش درآمد و «حسب الامر مجدداً اسلام مدبر روزنامهٔ سداي وطن در ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ /مه ۱۹۰۷ در تهران چاپ شد» (۲۷). برای رسیدن به هدف‌ها، راه «اصلاحات از بالا» را می‌داند، نه انقلاب را. امید و آرزویش این است که شاه سر عقل بیاید، و خدمت و وضعیت را در بدایت، حرف مصلحتین اجتماع را بشنود، اصل اصلاحات را بپذیرد، فرمان مشروطیت دهد، به جناح «اصلاح طلب» حکومت بال و پر دهد، «مجلس شورای» را فرا خوند و بدین ترتیب ایران را بر قانون استوار نماید و به مردم‌سالاری برساند.

در این جهت است که «مسالك‌المحسنین» را می‌بویسد که یک سال پیش (۱۳۲۳/۱۹۰۵) در قاهره چاپ می‌شود و در اندک زمانی به ایران می‌رسد. اما گویا کتاب به سال ۱۳۲۱ نوشته شده؛ در دورهٔ نخست‌وزیری امین‌السلطان اتابک اعظم. به «مجلس امور معارف‌پرور» همین وزیر بی‌نظیر و سیاسی‌دان صالح‌التنبی» هم «تقدیم» شده این را در مقدمهٔ کتاب می‌خوانیم که تاریخ ۱۲ ربیع‌اول ۱۳۲۲ (۲۸) مه ۱۹۰۴ را زیر خود دارد. در بین هنگام اما امین‌السلطان محافظه‌کار، از کار برکنار شده و مظفرالدین شاه به سوی اصلاح‌طلبان روی آورده و عین‌الدوله را به نخست‌وزیری گمارده تا از خدمت هرچه بیشتر وضعیت و ازهم گسیختگی شیوازهٔ مریبیشگری کند. در دورهٔ نخست‌وزیری هم اوست کسبه «مسالك‌المحسنین» به ایران می‌رسد، با پیشواز روشنفکران و تجددخواهان روبرو می‌شود. در میان آنها دست به دست می‌گردد و نقل مجلس‌های بحث و گفتگو می‌شود. و این به سال ۱۳۲۳ (۱۹۰۵) است.

## مسالك‌المحسنین

در این کتاب نویسندهٔ دانشمند ما به بازدید و بازبینی انتقادی ایران پایانهٔ قرن نوزدهم برآمده. کتابش را به شکل سفرنامهٔ خیالی یک هیئت پنج نفره نوشته که می‌روند به قلهٔ دماوند صعود کنند؛ «ارتفاع قله را مقیاس و سایر معلومات و مکاشفات را با حربطةٔ معابر خوبش» به «دائرةٔ جغرافیای موهومی مظفری» تقدیم نمایند (۲۸).

این سفر خیالی که سه ماهی به درازا می‌کشد، خواننده را از تهران تا ساندرون می‌کشد و در این رهگذر نمونه‌ای از شهر و روستا و اهل ایرانی را از برابر دیدگان می‌گذراند. فضاهای زیستی به صورت زنده‌ای به تصویر کشیده شده‌اند؛ روحیه‌ها، رفتارها و پندارهای اجتماعی نیز، و هنجارها و مناسبات اجتماعی و نهادهای اداری. بی‌شک، بی‌شک و بی‌شک است؛ و آزدگی و درهم ریختگی شهر، ویرانی و رهاسندگی روستا، تنگنا و تنگدستی ایل و نابسامانی نامنی همگانی.

با کسارت‌ود بسیار، از شکردهای داستان‌نویسی، و از آن میان تک‌گویی‌های گاه و بی‌گاه راوی سفر خیالی (که نیز رئیس هیئت پنج نفره‌ای است که دیگر اعضایش عبارتند از یک پزشک، یک آموزگار شیمی و دو مهندس)، بحث و فحش‌های روزانهٔ اصضاء هیئت با یکدیگر، گفت و شنودهای این همه با چهره (تیپ)های گوناگونی که در مسیر سفر پدیدار می‌شوند، حال و هوای طبقات و قشرهای گوناگون جامعه نهیده می‌شود. از راه گفتگو با فلاح و مسالک، درویش و مسجته، وزیر و وزیرزاده، سردار و کارگزار دولت، والی و دیوانسی، ایخان و کدخدای ده، پیشه‌ور و زحمتکش، درویش و مستخوار به ساز و کار ستمگری و ثروت‌اندوزی شاهزادگان و اعیان پی می‌برد؛ به پاسبان‌گری و فریبکاری ملایان، دزدی و رشوه‌خواری حاکمان و تهی‌دستی و سیه‌روزی محکومان. بدین سان نه تنها چند و چون زندگی طبقات طبقات شش‌گانهٔ روشن می‌شود، بلکه نداهای و بینوایان جامعه نیز که به حساب نمی‌آیند و حق رأی ندارند، از سایهٔ خراج می‌شوند. در این تصویر اما جای زن است که همچنان خالی ست

«مسالك‌المحسنین» تنها به بازبینی انتقادی ایران پایان قرن نوزدهم بسنده نمی‌کند. طالیف با برداشت اصلی از تجدد ایران و حرکت از این نقطه که «مشرف زمین غیر از مغرب زمین است، در یکی آفتاب طلوع می‌کند. در دیگری غروب می‌نماید؛ این دلیل ساده‌گانی است که ما خردمان را با آنها فرق دهیم» (۲۹)، زمینه‌های اصلاح جامعه و راه رسیدن به تجدد را نیز نشان می‌دهد؛ از اصلاح خط گرفته تا اصلاحات ارضی، از نظام وظیفهٔ عمومی گرفته تا سوادآموزی اجباری و تشکیل مجلس شورا، تدوین قوانین سازگار با روزگار و تأمین آزادی عقاید و احترام به ادیان (۳۰). برآورده شدن این طرح‌ها و پیشرفت برنامهٔ اصلاحات اما در گرو اصلاح دین ست و نوسازی آن. این مهم در گفتگوی دراز و دراز

راوی داستان، محسن بن عبدالله، یکی از آقایان معروف و مجتهدین عظام حضرت مستطاب حاجی میرزا... آقا سلمه الله... برجسته می‌شود که «محض احترام ذکر نام ایشان به سکوت» می‌گذرد (۳۲)

«... عرض کردم سبب و علت ترقی ملل مغرب‌زمین یکی این است که افتاب علم و صنعت از مغرب طالع شده، و دیگر قانون ایشان است که خود ملت برای مصالح امور خود وضع می‌کند و حکومت اجرا می‌نماید... گفت مگر احکام شرعی ما حقوق و حدود را مشخص نکرده؟ گفتم چرا برای هزار سال قبل بسیار خوب و به جا درست کرده بهترین قوانین تمدن و شرایع ادیان دنیا بوده و هست؛ ولی به عصر ما که هیچ، نسبت به صدسال قبل ندارد. باید سی هزار مسئله جدید بر او بیافزاییم تا اداره امروزی را کافی باشد. واضح است احکام هر عصر متعلق به زندگی معاصرین، و در طبق سهولت معیشت آنها وضع شده. آنچه در عصر خلفای عباسی لازم بود، در این عصر از حیز انتفاع افتاده. آنها را باید همانطور بگذاریم و مستمم آنها را، آنچه امروز لازم است، وضع نمایم» (۳۳)

در ادامه همین گفتگوست که رئیس هیئت «اداره جغرافیای موهومی» به مجتهد معروف هشدار می‌دهد که:

«... و اگر این‌ها را نفهمیم و ندانیم و نکنیم و در حالت هزارسال قبل بمانیم و اندکی این جهات را ادامه بدهیم، آنوقت نه اسلام خواهیم داشت و نه احکام و عواید او. مثل اجنبی از این غفلت ما متمتع می‌شوند؛ ما را غلبه می‌کنند... و رفته رفته از صعوبت اجرای اوامر متروک گردد. باید مسلماً مترف باشیم که عصر ما عهد عتیق نیست؛ ما در دوره جدید هستیم. پنجاه سال قبل سفر به مکه یک سال می‌کشید، میان شام و مدینه پنجاه روز فاصله بود؛ بعد از آنکه راه‌ن حج‌از یادگار «سلطان عبدالمجیدخان بانی...» تمام شد از اسلامبول تا مکه معظمه پنجاه ساعت راه می‌شود... آیا به خیال احدی از نیاکان و اجداد ما، امکان این محال خطور می‌نمود؟ یا این که حالا که بنده می‌نویسم، به تصور اکثر جهال می‌گنجد؟! اگر این‌ها چنین است و چنان خواهد بود، بفرمایید ببینم که عواید و قواعد هزار سال قبل به اقتضای امروزی ما نسبت بیتا و کور و ظلمت و نور نیست؟! همه شرایع آسمانی و قوانین زمینی فقط برای سهولت زندگی بشر وضع شده و وقت است که ما قدری خدا و رسول را بشناسیم، معنی احکام را بدانیم، بدعت و تحریف را از اصلاح و تکمیل فرق بدهیم و معتقد باشیم که همه شرایع و قسم‌نویسی برای هدایت، یعنی ارائه

صراط‌المستقیم زندگی نوع انسانیست؛ نه برای تراشیدن صعوبت و تردید و اشکال و نادانی (۳۴)

و اکتش منفی‌ای نسبت به این سخنان دیده نشد؛ حتا از ناحیه «علما و طلاب». واکنشی که دیده شد، مثبت بود و مسرت‌بخش؛ در تمامی طیف هواداران اصلاحات و تجدد-ایران و پیش از همه در بین روشنفکران. این‌ها کتاب را «بسیار شیرین و سودمند» می‌دانستند و از «انگیزه‌های بیداری ایرانیان» (۳۴). اگر بگویم که درست پس از امضای فرمان مشروطیت به دست مظفرالدین‌شاه، بر ارجح و اعتبار و آوازه نویسنده «مسائل‌المحسین» افزوده می‌شود، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. چه، نه تنها مشروطیت ایران به همان ترتیبی به دست می‌آید که طالبیف روا دانسته بود، یعنی از «بالا» و با پذیرش با اصل اصلاحات از سوی شاه و رواندن جناح «اصلاح‌طلب» حکومت و فزاینده شدن «مجلس‌شورا»، بلکه به همان ترتیبی روی می‌دهد که راوی سفرنامه خیالی رویایش را دیده بود.

«رنگ اخبار را زدند. اعضای مجلس در سر میز کتابت که درش صد نیمکت نهاده شده، هرکس در جای خود ایستاده‌اند. اعلیحضرت اقدس با اتابک داخل تالار شدند؛ حضار سر فرود آوردند و تکرار نظم نمودند. شاهنشاه در صدر میز روی یک تخت عاج منبت که مستحویض صدر مجلس است، جلوس فرمودند... بعد از روی تخت برخاست معلوم بود که شمع نایب اقدام تاریخی امروز وجود مبارکشان را مهیج می‌داشت. فرمود: می‌توانیم بگویم که امروز همه ایران اوامر ما را اصفا می‌کنند، و در تالارضا همه اعیان به حضور آمده. اعیان مملکت و رجال دولت! در حضور شما من که پادشاه موروثی این ملک هستم اعتراف می‌کنم که اداره ایران غیرمنظم است؛ تبعه که ودیعه خدا است از سرنوشت خود شاکی است؛ از بدسلوکی حکام متفرق می‌شوند و از وطن خود به تنفر تمام هجرت می‌نمایند. عرایض تبعه به ما نمی‌رسد؛ رجال دولت به ما خیانت می‌کرده؛ کسی به کار دولت نپرداخته و رفع احتیاج و مصالح ملت را نساخته... خدا شاهد است بعد از جلوس یک روز از خیال سعادت ملت و نشر آزادی و مساوات و تحدید حقوق و تعیین حدود غافل بودم؛ ولی «بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول». تا این که حمد خدا را امروز به نیل این آرزو موفق شدم. رسمیت را در این مجلس قدغن کردیم تا بدانید که شما را به طواف کعبه آزادی و حرمت کامل دعوت نموده‌ام... شما را به آئین اسلام و خدای واحد قسم می‌دهم که در استقرار این بنای خیر

و وضع «یاسای مظفری» که دیباچه ترقی و سنگر حفظ استقلال است چنان سعی نمایم که به معالجه پسران محبوب خود می‌کنید... هرکس هرچه می‌داند آزاد بگوید. نترسد، نهراسد... اتابک اعظم جانشین ماست؛ اوامر ما را به مجلس تبلیغ می‌کند و...» (۳۵)

به واقعیت پیوستن این رویا، آنهم کمی پس از انتشار «مسائل‌المحسین» جایگاه و مرتبه طالبیف را نزد آگسازترین عناصر جنبش مشروطه‌خواهی استوارتر از پیش می‌سازد؛ به مثابه پدر معنوی مشروطه ایران، دانشمندی در دانشنا، روشنفکری دورنگر. بارزترین نمود این گرایش در رأی بازگازان تبریز به دیده می‌آید و رفتار «انجمن تبریز» نسبت به او.

## قبول وکالت و «بعثت» به تهران

طالبیف از رأی تجار تبریز خشنود است. همان‌گونه که در نامه به دوستی ندا داده بود، اراده مردم تبریز را محترم می‌شمارد و وکالت‌شان را می‌پذیرد. در پاسخ تلگراف «انجمن تبریز» اما یادآور می‌شود چهار ماهی وقت می‌خواهد تا کارهایش را سر و سامان دهد، زمینه‌های انتقال به ایران را بچیند و بار سفر به تهران را ببندد. تلگراف «انجمن تبریز» و پاسخ طالبیف به آن تلگراف یکجا به آگاهی همگان می‌رسد.

«از طرف انجمن ملی تلگرافی به خدمت جناب عالم فاضل حاجی ملاعبدالرحیم‌آقا طالبیف در خصوص قبول فرمودن وکالت و معیوث شدن به طهران عرض و مخابره شده بود. روز دوشنبه (۱۶) ماه جواب قبولی از جانب‌شان دریافت شد. لیکن به شرط اینکه در پانزدهم شهر صفر آینده به طهران تشریف خواهند برد» (۳۶)

به این ترتیب یکی دیگر از اعضای «هیئت» دوازده نفره وکلای تبریز «مشخص و محقق» می‌شود. اما هنوز دانسته نیست که وکلای دوازده‌گانه آذربایجان چه کسانی هستند. پاسخ این پرسش سه هفته پس از رسیدن تلگراف طالبیف به انجمن تبریز، داده می‌شود. در سوم ذی‌عقده. از علما و طلاب، میرزا عبدالرحیم‌آقا و میرزا فضل‌علی‌آقا «مبعوثین طهران» اند؛ از شاهزادگان، هدایت‌میرزا؛ از اعیان مستشارالدوله و شرف‌الدوله؛ از تجار، عبدالرحیم طالبیف و حاجی محمدآقا حریری و حاجی میرزا آقافرشی؛ از اصناف سلیم‌آقا، حاجی میرزا ابراهیم‌آقا و سیدحسن تقی‌زاده؛ از

نمی‌دانیم احسن الدوله چه وقت و چگونه نماینده ملاکین و فلاحین شد؛ اما می‌دانیم که در تن از این درازده تن، جای خرد را به دو تن دیگر دادند. یکی شان میرزا عبدالرحیم آقاسی که به سرد حاجی میرزایی امام‌جمعه خوی کنار رفت و دیگری شیخ سلیم آقاسی که جایش را میرهاشم دوچینی گرفت. بین هم می‌دانیم که هیئت نمایندگی آذربایجان تا ۱۶ روز بعد در تبریز می‌ماند و رونه تهران نمی‌شود. مشکل اصلی، هزینه سفر است که سرانجام به تدبیر نمایندگان اصناف حل می‌گردد و قرر می‌شود «طبقات شش‌گانه هریک سخارج وکلای خودشان را جمع آورده، با ۱۰۰۰۰ نیز فرار می‌گذارند و اعلام می‌کنند که هیئت وکلای آذربایجان تا روز هفدهم ذی‌قعدة راهی تهران می‌شود» (۳۲۸).

با اینهمه، «عیینت» در روز سه شنبه ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ (۸ ژانویه ۱۹۰۷) به راه می‌افتد. در میان انبوه مردمی که کارگاه‌ها و دکان‌ها و بازار را بسته‌اند، به خیابان‌ها ریخته‌اند و با شور و هیجان برای تندرستی و پیروزی وکلای خود شعار می‌دهند. اما همه وکلای آذربایجان در این بدرقه باشکوه حضور ندارند و راهی تهران نیستند. حاجی میرزایی امام‌جمعه هنوز از خوی راه نرفته. حاج محمد آقا حریری هم «به جهت تصفیة بعضی امورات مهم شخصیه چند روزی ستمهال کرده» (۳۲۹). قوی‌زاده و میرهاشم دوچینی ولی در تهران هستند و در مجلس. در این روز فرخنده، تنها هفت تن از دوازده وکیل رخت سفر بسته‌اند و یا در رکاب دارند.

با درشکه می‌روند. از راه جلفا، اول به قفقاز؛ از قفقاز به گیلان و از آنجا به تهران. در همه شهرهای سر راه با پیشواز گرم مردم روبرو می‌شوند. در مرند «خیلی استقبال باشکوه» (۳۳۰) است. در همین جاست که خیرمرگ مظفرالدین شاه را می‌شنوند. این اما خیلی در «عزم سفر» شان ایجاد نمی‌کند. ۲۴ ساعت بعد به جلفای روسیه می‌رسند و سپس به قفقاز. در همه شهرهای قفقاز از ایشان با شور و شادی پیشوازی می‌شود. و بیش از هر کجا در یلاکویه. به این شهر در روز چهارم ذی‌حجه الحرام (۱۹ ژانویه ۱۹۰۷) وارد می‌شوند (۳۳۱). از جمله کسانی که به پیشوازی‌شان آمده، طالبی است که از تهرغان شوره خود را رسانده. هشت تن وکلای آذربایجان با هم دیدار و گفتگو دارند. طالبی نبود می‌دهد که «ز پس تنها آهنگ تهران کنده» (۳۳۲). به یادگار، یک، عکس جمعی با هم می‌گیرند. چه بسا در خانه حاج‌زین‌العابدین قلی‌اف یادگوبی‌ای که ثروتمند است و صاحب چاه‌های نفت و «ز مردان نیک‌اندیش و

عسیر» (۳۳۳). پذیرایی شایان این سه‌جانبه منهن پرست دوست برنی از وکلای آذربایجان زبازده همگان شده است. به ویژه پس از چاپ گزارش وارۀ طالبی در روزنامه «انجمن» تبریز. «... از ورود وکلای به شهر خیلی پیشوازی زیاد از حد احترام گردید و سنت ما همیشه نباید در حق حاجی زین‌العابدین احترام نماید. به جهت اینکه زیاد در حق مسلمانان خدمت می‌کند و می‌کوشد که آنها ناراد...» (۳۳۴).

هیئت اینک هشت نفره وکلای آذربایجان به درخواست ده‌هزار کارگر ایرانی که در کان‌های نفت باکو کار می‌کردند به صایون‌چی و بالاخانی هم سری می‌زند و از نزدیک «رنج و خواری» کارگران مهاجر ایرانی را می‌بیند و به درد دل آن با گوش می‌سپرد (۳۳۵). و خواست کارگران این است که مسائل‌شان در مجلس شورا مطرح شود و در صورت امکان، نماینده‌ای از خود داشته باشند. این درخواست از سوی سایر طبقات و اقشار ایرانیان با دگرچه نیز پیش کشیده می‌شود و پس ز رایزنی‌های لازم، طالبی را از طرف عموم مسلمین یادگوبی وکالت دادند» (۳۳۶) به خواست‌شان؛ یا فرستادن تلگرافی به «انجمن تبریز» رسمیت بخشیدند.

«با نهایت امتنان و صمیم قلب تشکر از این داریم که وکلای محترم و مقدس اهالی آذربایجان از یادگوبی عازم دارالحلایه گشته‌اند و رضایت خودمان را ز زین مسئله اظهار می‌داریم که به خدمت این چنین اشخاص بزرگوار رسیدیم. به خصوص از این که محترم معزز آقای طالبی که نسبت خاصی هم به وطن ما دارد که کثیة مسلمان‌های قفقاز ز نه دل، یک بستگی مخصوص به آن وجود شریف داریم؛ و ما مسلمان‌های باکو از طرف خودمان آقای طالبی را زکیل خود قرار دادیم. از اهالی تبریز اسدعا می‌کنیم که رضامندی و خشنودی ما اهالی یادگوبی را از انتخاب این چنین وجود محترم قبول فرمایند؛ که این رسید محترم در خیرخواهی ملت محترم ایران و آذربایجان از قربانی وجود خودش هم مضایقه ندارند و ایادت این دوچه را هم به اعلی درجه دارد» (۳۳۷).

زیر این تلگراف، نام «مستشارالتجار زین‌العابدین قلی‌اف» خودتمایی می‌کند؛ همان سرمایه‌دار ایرانی ساکن باکو که در میهمان‌نوازی نرسیندگان آذربایجان از هیچ چیز کم نگذاشته و چند روز پیش هم با دست و دل بازی، آنها را در کشتی مخصوص خود نشاند و راهی انزلی کرده. و این در برابر چشم سه چهار هزار مشایخ، کننده قفقازی و ایرانی صورت گرفت و دسته موزیک و همه احترام‌دهی ممکنه (۳۳۸).

در انزلی هم شمار زیادی از مردم و مشروطه‌خواهان به پیشوازی نمایندگان آذربایجان

می‌آیند. ما حوش آمدگوبی تهرانی‌ها چیز دیگری است. این‌ها که ز پُرانادگی، کز رفتاری و بی‌پروایی‌های محمدشاه سبب به مجلس نوبیاده اندیشناک‌اند؛ از کارشکنی‌های درباریان و دسیسه‌چینی روحانیان که آوازه «حکومت مشروعه» سر داده‌اند بی‌مناک‌اند؛ از سرنوشت «متمم قانون اساسی»، موقعیت نهاد قانونگذاری نسبت به قوه اجری و میزان اختیارات مجلس شورای ملی و... دل‌نگرانند. «رسیدن نمایندگان هفت‌گانه را در این هنگام ماه فیروزی» می‌شمرند. و این به روز جمعه، بیست و چهارم ذی‌حجه (۸ فوریه ۱۹۰۷) بود.

پیش‌وزان (اصناف) با سران خود تا بیرون دروازه، به رده ایستاده بودند؛ و بیون نمایندگان فرارسیدند، گوی به نام مردم تهرانی زیر پای آنان سر بریدند. حاجی صادق نامی، پیشخدمت حاجی امین‌الضرب [از ساداتمانی یک دیونگی از خود می‌نمود؛ و آن این که دو پسر نوری خود را همراه آورده بود که زیر پای نمایندگان آذربایجان قربانی خواهیم کرد. آقامیرزا فضل‌عی چنین گفت: ما می‌باید قربانی این نورسان باشیم. از ما گذشته و همه گوش‌های ما از بهر ایشان است. مردم خوشنار شدند که همه نمایندگان در یک جا نشین گیرند که کار دید آسان باشد. حاجی محمد اسماعیل همه را به خانه خود خواند. ولی فرصت بسیار کم بود. زیرا همان روز نمایندگان را ز تبریز به تلگراف خانه خواسته بودند» (۳۳۹).

این جا، نمایندگان هفت‌گانه آذربایجان خبردار می‌شوند. که چهار روزی است مردم تبریز سر به شورش گذاشته‌اند؛ حاکم را بازداشت کرده‌اند و اینک در تلگراف خانه گرد آمده‌اند که با وکلای‌شان «مشاوره» حضور می‌کنند. این چنین، نمایندگان هفت‌گانه به روند رو به ادهایی که در تبریز رخ داده پی می‌برند؛ و به ریز ماجراهای این یک ماه پُر حادثه پی می‌برند که حاکم تازه کار ایالت، ناظم‌الملک، هنوز از راه نرسیده ناسازگاری با «انجمن» پیشه کرده؛ برای این نهاد مردمی حظ و نشان کشیده و تا توانسته کوشیده از دامنه اقتدار و اختیار آن بکاهد؛ که تلاش انجمن برای آگاهانیدن مردم و بی‌ریختن «انجمن‌های ولایتی» و اکثش تسد حامیان سنبدا را به دنبال داشته است؛ که از راه رسیدن ایرانیان قفقاز و بیوستن آنها به جنبش مشروطه‌خواهی. کین بدخواهان مشروطه را برانگیخته و نزدیکی روحانیان و افسگرا و حکمرانان خودکامه را به همراه آورده است؛ که دلایان، نشریه‌های «ارشاد»، «تازه حیات» و «مسلمان‌الدین» را «اوراق مضله» قلمداد کرده‌اند، در وعظ و موعظه‌هاشان ایرانیان آزادی‌خواه باکو و «مجاهدین قفقاز» را بی‌دین

خوانده‌اند و حتی با علمای نجف دستخط فرستاده‌اند که این ریشه‌های فساد را لعنت کنند. (۵۰) که روحانیان واپس‌نگرا دست در دست دولتیار گذاشته‌اند و نزد محمدعلی شاه به بدگوی از «انجمن» برآمده‌اند ز کار به آنجا رسیده که سیدعبدالله بهبهانی به ریان آورده است «شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریز که اسباب شده» (۵۱)؛ که «سخن‌خواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده‌اند» را کامران میرزا وزیر جنگ و سرکرده کهنه‌پرستان دربار، گرد خود آورده، به ساعدالملک مقام داده و برای رساندن «انجمن» تبریز، زمینه می‌چیند. (۵۲)؛ که «... شیخ فضل‌الله نوری و قشری‌ترین ملایان از کاروان مشروطه‌خواهی و پیوستن آنها به دستگاه، و از آن پس برخاستن زمنه‌های حکومت مشروطه، از جانب دربار و صدراعظم شاه، مردم را اندیشناک ساخته است و سرانجام این که فرانخواندن مجاریان سه آیین تاجگذاری، بی‌اعتنایی کردن به درخواست‌های مجلس (کنارگذاشتن بنویکیان از اداره گمرک کشور، پذیرفتن اصل پاسخگویی وزیران به قانونگذاران، از میان برداشتن تارسی‌های قانون اساسی، تنظیم ماده قانون اساسی و...) و بنیست سیاسی نگران‌کننده، کاسه صبر اهالی را لبریز کرده و سبب سرریز موج‌های خشم شده و شورش چهار روزشان، خرواست‌ماشان هم این‌هاست:

- ۱) شخص‌هایونی باید دستخطی برای اسکاات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است. ۲) عدد رزرای مسئول فعلاً از هشت عدد منجاوز نیست؛ و هرگاه بعداً تشکیل یک وزارتخانه لازم گردد، به امضای مجلس تشکیل داده خواهد شد. ۳) از این به بعد از خارجه وزیر نیاید معین و مقرر شود. ۴) در هر ولایت و ابالت به اطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد. ۵) ووزرای اختزوری ابدأ نیاید باشند. یعنی اسم وزارت به جز هشت وزیر مشول در دایره دولت نیاید برده شود. ۶) عزل مسیور نوز و پریم و توفیق لاورس رئیس گمرک‌خانه تبریز فوری لازم است. ۷) عزل ساعدالملک. (۵۳)

نمایندگان مفت‌گانه آذربایجان پس ز اینکه به روند رویدادهائی که در نودشان رخ داده برمی‌بینند، و به ریزه‌هاجراه‌های این یک‌ماه برحاقه، به خانه صدراعظم می‌روند، برتند که ز خواسته‌های موکلینشان پا پس نکشند. به زودی درمی‌یابند که با سه و سه نماینده تهران که پیش از ایشان به خانه مشیرالدوله رسیده‌اند، هم‌پیمان و هم‌آنگند. گفتگو گرد خوسته‌های هفت‌گانه مردم تبریز ساعت‌ها به درازا می‌کشند. مشیرالدوله به خواسته‌های نمایندگان تن

می‌دهد؛ سهل است که از بیخ و بن منکر مشروطه بردن دولت است.

«خیر ما مشروطه نیستیم و دولت به شما مشروطه نداده» (۵۴)

پس بنیست است. گفتگوی خصوصی نمایندگان مجلس با نماینده شاه به به حایب نبوده است. چهل نماینده، با دلن چیرکین و اراده‌ای آهنین از خانه صدراعظم بیرون می‌آیند. جلسه فوق‌العاده مجلس را خرامی خوانند. سخت‌سری و برمش‌ناپذیری شاه و دربار را نیز به موکلینشان گزارش می‌کنند. تبریز به جوش و خروش درمی‌آید. نهران هم بی‌تاب است و میدان بهارستان پر ز دلگرتان سرنوشت مشروطه ایران. یکشنبه شاه را پس می‌نشیند و درخواست‌های مردم تبریز را می‌پذیرد. همه را جز یک چیز: «لفظ مشروطه را مشروطه می‌کنیم، ما دولت اسلام هستیم. و سلطنت مشروطه باشد» (۵۵). مجلس برمی‌آشوبد. نمایندگان در خانه است برجای می‌مانند. حنا سحناظه کارانی همچون سیدبهبهانی راهی ندارند جز هم‌رنگی با جماعت. میاهو فراگیر است. در تبریز، بحث بر سر گرفتن سلحمتخانه است و به دست گرفتن سلاح. در تهران، تعطیل بازار موضوع گفت و گوهاست. حکومت بی‌مناک است؛ دویاره و شکننده. شاه در تنگناست. کناره گرفتن از شیخ‌فضل‌الله و گوش سپردن به راهنمایی‌های کسارامان میرزا، تنها راه نجات است. پس مشیرالدوله برکنار می‌شود و تخراب سلطه با دستخط شاه روانه مجلس.

«جناب اشرف صدراعظم سبق هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آن را خودمان از شاهنشاه موهوم انارالک برحانه گرفتیم بیش ز آن است که ملت بتراند تصور کند، و این بدیهی است. از همان روزی که فرمان شاهنشاه برودانفراالله برحانه شرف صدور یافت، امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد، دولت ایران در شاناد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار می‌آمد. منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارت‌خانه‌ها و دوایر حکومتی و مسجالتس بلدی سطلایق شرع سحمتی صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته، آن وقت ب موقع اجراء گذاشته شود...» (۵۶)

با تلگراف دستخط شاه به تبریز، تورش شش روزه مردم به پایانی خوش می‌رسد. و این به سحرگاه سه شنبه ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴ (۱۱ فوریه ۱۹۰۷) است. ۱۶ روز از پس این روز حاج‌امام جمعه نخویی و حاج‌محمدآقا حریری هم رونه تهران می‌شوند. از راه قفقاز به همان

ترتیب که نمایندگان هفت‌گانه پا در رکاب گذاشته‌اند. (۵۷). بدین سان ز نمایندگان دوازده‌گانه آذربایجان تنها طلبند است که هنوز به ره نیفتاده. تا ۱۵م صفر اما هنوز یک ماهی مانده.

## کین توزی مشروعه‌خواهان

طلیف هنوز در تسرخان نشوره است؛ سرگرم سر و سامان دادن به کارهایش و جیدین زمینه‌های بازگشت به ایران. بدیهی است که رویدادهای سیاسی میهن را نیز دنبال می‌کند؛ به دقت. نه تنها از راه روزنامه‌ها، که از رهگذر شبکه گسترده دوستانش در قفقاز و دوستانش در جنبش مشروطه‌خواهی ایران. سبب به بیشتر مسائل نیز دریانت و داری خود را دارد که بی‌برده بر زبان می‌آورد؛ به ویژه در نامه‌ها و مکتب‌تشی. به دوستی می‌نویسد:

ایرانی باید نفوس که این هجیان منحصر و این مرحمت بزرگ برای آنها. چه تکالیف شانه را داعی و موجب است؛ و چه مخارج کزف در پیش است. باید خودشان را به استقبال سهیة تنخواه بخريد سعادت و ترفی حاضر نماید... صاحب‌شرع باید بدانند که احکام شرع را امروز باید سب هزار مسئله... را روز در حرصا مقتضات زمان را به حفظ اسلام تطبیق نمود و احیای ملت و دولت مشر. هزارساله قدیم دنیا را در روی یک اساس محکمی گذاشت «که از بد و باران نیاید گزند...» (۵۸)

با ابوالقاسم مرتضوی (آذر) ز «ملانصرالدین» می‌گوید:

در نفلیس روزنامه‌ای به اسم «ملانصرالدین» مصور و مصحک، چاپ می‌شود آنجا ملایا را هم وارونه کرده‌اند... ملانصرالدین معرکه می‌کند (۵۹)

به «مجاهدین» گوشزد می‌کند: «... و آنان که مغلوب مجاهدین شدند با آنها باید در کمال الفت و صداقت حرکت نمایند. مطلقاً از گذشته حکایت نکنند و هیچ کس را به قول و فعل خود توییح نمایند. زیرا همیشه اینوا مخاف حربت است» (۶۰)

به «مدیر محترم» «روزنامه ملی» نشریه «انجمن تبریز» هشدار می‌دهد:

... این ملت نجیبه هنوز بیدار شده و بیدار شده و هشیار نگشته؛ از بیماری صحت یافته، اما تیمار نیافته؛ آزادی را شنیده، اما لذت او را نسچشیده؛ ترازوی صحیح گرفته، اما چیز صالح‌الورن نکتشیده؛ انبر خریده، اما مال‌التجاره هنوز نچیده، «انجمن ملی» تأسیس نموده، ولی یک سعبه دایر جسم دعوات قفقاز احدث نموده... ایران تاکنون اسیر یک گاو

دوشاخ استبداد بود؛ ما بعد از این اگر اداره خود را قدر نیشود، به گناه هزارشاخه‌های دوجار گردد...» (۶۱)

رهنمودش به مجلسیان نیز از این قرار است:

«اساس مجلس ملی متزلزل نمی‌نماید. ورود حضرت والا نیز به وجود مشخص معهودین امریکه نفوذ می‌کند. از اطراف حشر مستبدین اغوا می‌کنند. وزرا نیز محض حفظ مقام خود، مذذبین ذلک می‌گردند... اگر دولت پول می‌خواهد، اول باید وزیر مالیه او لایحه جمیع شعب مدخس را با مخارج و بیاختاری به مجلس تقدیم کند. همه کس ببینند، بخوانند و اصلاح آن را به ستفراض داخله یا خارج پُر بکنند. اگر پول استفراض ناز به شکم نهادان... خواهد رفت و مالیات مملکت به حواله و قبایله موقوفه است، این بازی چه معنی دارد. ایرانی صاحب کدام امتیاز است؟ اگر درمایش همایونی نگیهان عدل ما باشد و معنی سلطنت مشروطه است، بنده از آن لغت بی‌اطلاعم، و اگر ایرانی به مجلس مشاوره جمع شده، نه مفسی. چه حق درده به حکومت مانع استفراض خارجه باشد؛ و اگر مجلس ميسوطاليه و مختار ست آن وقت می‌توانیم مستسری‌های بی‌جا را قطع کنیم و مواجب یکساله سربز یا بری فقر دولت استدعای اعانه نماییم. کدام ایرانی است که فقر ملت را بداند و اعانه ندهد. و دینار آخری خرد را بدل نکند. همه این‌ها موقوف به نطق مؤثر و کلاست... و وظیفه و کلا یا مردن و یا قطع ماره استبداد است... باری باید ایستاد و کز یا ساخت، و یا شهید راه وطن شد. در کارهای خطیر از این در یکی ناگزیر است...» (۶۲)

این حرف‌ها و رهنمودها به گوش دشمنان نیز می‌رسد؛ و این‌ها که از جایگاه و بُرد کلام طالبان در میان مشروطه‌خواهان آگاه هستند، دست‌بکی می‌کنند و نقشه می‌ریزند که «پدر مسنوی» مشروطیت ایران را از پا درآورند، جنبش آزادی‌خواهی را از یکی از ارجمندترین اندیشمندانش بی‌تصیب سازند و به این وسیله از تبریز آن انتقام خویش بستانند.

پس هم‌زمان در تبریز و تهران، نجواکنان می‌گویند طالبان بی‌دین است و از سرآمدان «زنادقه عصر» دستاویز این بهتان را هم برخی از نوشته‌های «مسالک‌المحسنین» قرار می‌دهند (۶۳). در قم نیز شیخ عبدالسبی نوری نامی، مسالک‌المحسنین را مصادق کفرگویی می‌خواند و «طریق اشم‌جلال تشیع» (۶۴) زمینه که چیده می‌شود، سرجنبانان روحانیان و پس‌نگر، شیخ‌فضل‌الله نوری، سر منبر می‌رود، طالبان را کفرگو می‌خواند و تکفیرش می‌کند. و این به معنی فرمان کشتن طالبان

است. چه، شیخ‌فضل‌الله از مراجع تقلید است و اجرا و انجام فتوایش بر هر مثلاًدی واجب.

در پی این فتوا، جناح زخم‌خورده کهنه‌پرستان دربار نیز وارد محرکه می‌شود. «کامران میرزای هزارفن حریف حالا عابد و مسلمان شده» و «مسالک‌المحسنین» را که «یک سال است، در انتشار است»، یک‌باره «کتاب ضاله» اعلام می‌کند (۶۵).

به این حکم دولتی و فتوی‌ای شرعی امه، اعتراض چندانی نمی‌شود. نه از سوی انجمن تبریز، نه از سوی هیئت نمایندگی آذربایجان و نه از سوی مسلمانان آزادی‌خواهان. مشروطه‌خواهان نسبت به این فتوا کردار ناروا و بیدادگری سکوت اختیار می‌کنند. چنین می‌نمایند که نمی‌خواهند به مکر تحریک میز مسروعه‌خواهان اعتنا کنند؛ با آنها درآویزند و از خود برمانندند. پس از خیزش تبریز و واپس نشینی شاه، همه کوشش‌شان بر آن بوده است که از کشتن و واکنش‌های تند بپرهیزند، آرام و آهسته حرکت کنند و خواست‌هاشان را گام به گام به گرسی نشانند. نیز پیش از پیش برآنند که با شرع و شریعت‌دار سرشاخ نشوند، خود را دین‌دار بنمایانند و برنامه‌هاشان را موافق با آموزش اسلام. هم از این روست که رفتارشان مصلحت‌میز شده است و سیاست‌شدن سکوت. در آن میان تنها کسی که بر اصول استوار ماند، است و برکنار از مصلحت‌اندیشی، میرزا فضل‌علی آقااست. تنها اوست که سکوت را می‌شکند و به دفاع از طالبان برمی‌آید. دفاع‌هایش درباره طالبان منتشر هم می‌شود. اما تنها در «ندای وطن» و «اسلامیه» (۶۶). دیگر نشریه‌ها و روزنامه‌ها، حرف‌های او را ساز نمی‌تابند و پژواک نمی‌دهند. بدین سان صدای او در هیاهوی سیاسی روز، بی‌ظنین می‌شود و رفته رفته محو.

### «فسخ عزیمت»

به دقت و درستی دانسته نیست؛ شیخ‌فضل‌الله نوری چه هنگام حکم به تکفیر طالبان می‌دهد. چنین می‌نماید که این بیدادگری، روزی از روزهای ماه محرم ۱۳۲۵ (نوریه ۱۹۰۸) روی داده؛ دو سه هفته‌ای پس از واپس نشینی محمدعلی شاه و پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان و از سرگیری کار مجلس و آغاز گفتگو درباره منضم قانون اساسی و خبرین بیدادگری اما پس از یکی دو هفته و در یکی از روزهای اول ماه صفر (مارس ۱۹۱۷) به ترمخان تسوره می‌رسد درست به هنگامی که طالبان کارهایش را سر و سامان داده و زمینه‌های بازگشت به ایران را

چیده است. در این باره در نامه‌ای می‌نویسد: «... اسباب را چیده، تهیه سفر دیده بودم. حاجی‌آخوند... که شخصی عالم و تاجر بی‌احتیاج است» و همیشه از اول احداث مسأله، سفر بنده را مساعدت می‌کرد و صلاح نمی‌دید، خیلی زود آمد پیش من. باز از دیدن صندوق‌های بسته و کتب ریخته و پاشیده، هسمن اقسوال اولی خود را اسرار و تکرار می‌کرد... بالاخره استنخار، کردیم که صلاح است بروم به سفر یا نه؟ استنخاره راه داد و بسیار خوب آمد. حاجی‌آخوند از مساعدت خود استنثار نرود و بعد از سه چهار روز این اخبار از طهران و تبریز رسید. حالا منتظریم ببینیم که حقیقت اسلام و قرآن با... [مدعی گمراه] چه خواهد کرد» (۶۷).

نامه به میرزا فضل‌علی آقااست. به هم‌رست خبر می‌دهد و رهنمود می‌کند:

«از سفر طهران صرف‌نظر کردم... استدعا دارم که در این باب هیچ نوع سؤال و جواب در مجلس یا در خارج نفرمایند و اختلافی به میان نیاروند. از دور تماشا می‌کنم تا خداوند ناصر و سمن و کلا گورد و ریشه استبداد برکند، شود» (۶۸).

«استدعای طالبان، در استواری و ادامه سیاست سکوت، مشروطه‌خواهان بی‌تأثیر نیست. پیدااست که او هم از به میان آوردن «استدعای» میان مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان هراسان است و از دردم آویختن این دو نیرو گریزان. هم از این روست که می‌کوشد در برابر آزادی‌خواهان ایران مسئله را ناچیز بنمایاند و زمینه هرگونه واکنش نمریک‌آمیز را از میان بردارد؛ هم از این روست که به میرزا فضل‌علی آقا می‌نویسد: اگر مدعی برنده را می‌شناختی، به این سهولت کتب حقه را ضاله و زنادقه نمی‌گفت» (۶۹). از همین روست که «به اسم اسلامیت از احیای استدعای «سکوت» می‌کند و می‌خواهد «هیچ نوع سؤال و جوابی در مجلس یا خارج نفرمایند» (۷۰) و باز از همین روست که از رفتن به ایران پنا پس می‌کشد. از نمایندگی مجلس دست می‌شوید و از بن که در درون کشور به دفاع از خود برآید. چشم می‌پوشد با این باور که:

«مات و حیات یک آده هفت‌دساله ارزش آن را ندارد که نمودبالله میان طرفداران حکومت سقیمه و طرفداران ترقی و تعالی شورش روی دهد» (۷۱).

اگر به خاطر پایداری آرامش و پیشگیری از هرگونه تنش حاضر نشد حنا دلیل «فسخ عزیمت» و «انصراف از وکالت» مجلس را در هیچ‌یک از نشریه‌های ایران بازتاباند؛ و دست‌کم اراده‌اش را به آگاهی کسانی رساند که



ار را به نمایندگی برگزیده‌اند، و به این ترتیب از شایعه پراکنی دشمنان و گمانه زنی دوستان تندرو جلوگیری نماید، بر خود دانست که چون و چسرای ماجرا را در روزنامه «وشاد» بآکس، بازشکافد.

امیر محترم

ژاندارم‌های حمامه به سر که مسبب تزیید افتخار هبولای استبدادند، از طریق دفترهای مخفی جیره‌خوار آنانند، به اقوای رئیس خود - شهزادای که مخلوط الوان خیانت و ردالت است - از تلگراف مذمت و تفسیح عند کلمه‌ای مورخه ششم محرم الحرام من به تخشم آمده و کسناپ‌های «مسائلک‌المحسنین» و «مسائلک‌النجیان» مرا نخست توسط شیخ‌محمد واعظ نوری مسبر و سپس در مجلس درس حاجی شیخ‌فضل‌الله در خطاب به طلاب کتیب ضاله نامه و مؤلف آنها ملا عبدالرحیم طالیف را با کلمات کافر ملعون نامیده‌اند... م‌ه‌صود حکومت و آن شاهزاده خسیث - که زشکاری‌های شایسته مجازات او را انشالله در آینده به تویب ذکر خواهیم کرد - از این گونه کردها آن است که من به تهران نروم و در مجلس ملت نیاشم، بنده ممنونم و دیگر به تهران نمی‌روم و ضرورتی نیز برای آگاه کردن مردم از اشتباه دین به دیپلمات‌های طرف حساب شهزاده نمی‌بینم. پس از سی سال من می‌آیدم و جدی و مال در راه ملت، منتظر نتیجه فکریه‌ای غیر از این نبودم. این ضرمة قاطع همیشه مجاهدان وطن را شهید میدانم و حرمان کرده. نقطه به خاطر اجتناب از اختلاف انداختن میان علمای ملت از خود دفاع نمی‌کنم. از تمام روحانیون مان استدعا می‌کنم که اختلاف را از میان بردارند و اگر لازم بود به خاطر آن نه تنها کتاب‌ها را بسوزانند، بلکه متفقاً فتوا به قتل من بدهند، ولی اختلاف نکنند...

استغوث‌الین من علوات اللسان  
عبدالرحیم تبریزی (۷۲)  
طالیف این نامه را به ریاض ترکی می‌نویسد؛  
در روز ۱۵ صفر ۱۳۲۵ (۳۰ مارس ۱۹۰۷) همان روزی که قرار گذاشت بود بر تهران باشد و در مجلس شورای ملی.

## پی آمد سکوت

نامه طالیف به روزنامه «اقدام» بآکس را مردم‌هاز ایران نمی‌بینند. چند قتی سم که آن را می‌بینند و از درون مس‌به‌اش آگاه می‌شوند، خاموشی می‌گزینند و آگاهی‌شان را همگانی نمی‌کنند. به این ترتیب دلیل نیامدن طالیف به ایران در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود. کم‌تر کسی هم به بهام‌هایی برمی‌آید. دوران انقلابی ست و

اسماعیل یکانی دلیل نیامدن طالیف به ایران و «دوستی‌ای صمیمانه» او با «تاکت فلهامد می‌کند» که «در آن هنگام... مورد انتقاد نسبد آزادپنخواهان و مخصوصاً وکلای ذریایجان بود. به تهران نیامد تا در مخالفت برضد اتابک شکرکی نکرده... اش» (۷۴) مستشاران و سید حسن تقی‌زاده هم علت نیامدن طالیف را به ایران «پیری و ناتوانی، خاصه ناری چشم» و اتموده‌اند. (۷۵) این ناراستی نویسی‌ها، آنهم ز سوری کسانی که به واقعت ماجرا آگاهی داشتند، در گمراهی شماری از تاریخ‌نگاران بی‌تأثیر نبود؛ یا در دو دهه‌شان در ثبت واقعت تاریخی. (۷۶)

یک جزء از مسئله تاریخی نیامدن طالیف به ایران، من سال پس از انتشار «تاریخ مشروطه ایران» حل می‌شود؛ و به دست برجسته‌ترین تاریخ‌نگار نسل دوم پس از مشروطیت: فریدون آدمیت. او با یکمه سو «محرره استناد سیرتفاضل‌علی‌آقا» نشان می‌دهد علت نیامدن طالیف به ایران این بود که «مسائلک‌المحسنین» یک دفعه از کتیب ضاله شد؛ به امر شهزاده کزوان‌میرزا و پس از آن که یک در در محفل یکی از شما مورد ایراد قرار گرفت. (۷۷) بر پایه این یافته تاریخی نیز بی‌درنگ نتیجه می‌گیرد:

«لایحوم، اسناد معتبر ما باطل می‌سازد هر روایت مغایر دیگری را از جمله این که: طالیف نمایندگی مجلس ملی را از اصل نپذیرفت؛ یا این که سالخورده و ناری چشم او علت نیامدنش به مجلس گشت. شگفت این که روایت دوم را در قزاق نمایندگان نرسز (صادق مستشارالمفوله و حسن تقی‌زاده) آورده‌اند که بی گمان به حقیقت قضیه بینا، و در پرهیز از حقیقت آن را ساخته‌اند...» (۷۸) «آدمیت اما بی مجرا را نسعی‌گیرد؛ پژوهش در این باره را ژرفش نمی‌بخشد و به سادگی از کنار مسئله‌ای بیجیده می‌گذرد. بن‌مایه داوری کسزوری را درباره طالیف پذیرفته است؛ هرچند که از شننی او برکنار است؛ و دیگر بار دیگر صحنه را نیز سزرا از سرزنش می‌داند.

«به حقیقت طالیف زود داد. نمایندگان آذربایجان هم به طور کمی و به هر ملاحظه‌ای همی به حرج ندانند که حضور بی را به جد بخواهند. و مجلس نیز نامصم ماند. ورته حل قضیه سیرت‌سان بود و از اصل مسأله جدی نسپرد... رفتار خود طالیف و زودرنجی او، سستی همشهریانش به هر انگیزه‌ای (مگر سوزافضلی آقا که به شهادت از او دفاع کرد) از همه مهم‌تر بی‌تصمیمی هیئت مدیره مجلس در حوز ایراد است. در هر حال طالیف... و کپی منتخب فتوئی بود و اعتبارنامه رسمی معتبر به

هر روزی به دوازی حد روز و هر ساعتش پُر از صدها جاذبه. تنش میان مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان هر دم افزایش می‌یابد و سیاست مدارای آزادی‌خواهان به بی‌پروایی بیشتر دشمنان آزادی می‌انجامد و به کودتای کهنه پرستان و و پسگرایان و استبداد صغیر و جنگ داخلی و مشروطیت دوم. در این موج غیر ساده، نام طالیف کم کمک از یادها می‌رود و به فراموشی سپرده می‌شود. حتا خبر درگذشتش هم در ۲۲ ربیع‌الآخر ۱۳۲۹ هجری (۱۵ آوریل ۱۹۱۱) بازتاب چندانی در جامعه نمی‌یابد.

گذشت زمان، دلیل نیامدن طالیف به ایران را از هاله ابهام بیرون می‌آورد و بیان شریب مسئله، مسئله تاریخ می‌شود و حل آن بر دوش تاریخ‌نگاران می‌افتد. یاسخ‌های آغازین، سادسی و گمان توأمان است و آنچه به باورها و پندهای شخصی نسل فرزندانش مشروطیت که به تاریخ‌نگاری روی آورده‌اند. احمد کسزوری، نخستین کسی است که مسئله را پیش روی خود قرار می‌دهد. سی سال پس از ماجرا.

«شیخ‌فضل‌الله به دست‌آویز برخی از نویسندگان کتاب «مسائلک‌المحسنین» طالیف را بی‌دین خواند (تکفیر کرد). این سخن به روزنامه‌ها نیز افتاد... و گویا یکی از بهانه‌هایی که طالیف برای نرفتن به تهران داشت، همین بود...»

«باو در این زمان وا می‌زد و دلخوشی از این جنبش و کوشش ایرانیان نمی‌داشت. این در بسیاری کسان است که در راهی که می‌کوشند، چون به یک جایی رسیدند، دیگر نروده شوند و رو برگردانند. صلیف زاین کسان می‌بود و این زمان از دگرگی‌ها می‌نور... از مشروطه گرفتن ایرانیان از دگرگی می‌نماید؛ به این دست‌آویز که اگر نتوانند خود را راه بوند دچار شوب خواهند شد. یکی نرسیده که چه می‌خواهی. اگر می‌گویی سی‌بایست مشروطه گرفته شود پس آن نوشته‌های تو چه بود...» (۷۳)

برخورد کسزوری به طالیف تبریزی نارواست. بررسی این هم نادرست است. اما تاریخ‌نگار بزرگ ایران، که خود نیز به تیر تکفیر و پسگرایان از پا مراند، بر پیش‌آسها و سیر رویدادهای یک استبداد و سران ندارد که پرده ساتری بر واقعت کشد. کار سترگ او «تاریخ مشروطه ایران» نه تنها سرنخی برای حل مسئله تاریخی به دست می‌دهد که با زمانگان جنبش مشروطیت را نیز را می‌آرد که مهر سکوت از اب را گشایند و به سخن درآیند. اما آرمانخواهان مصلح‌طلب دیروز و سیاستمداران محافظه‌کار امروز، همچنان از گفتن و قیعت گریزانند و از رویارویی با روحانیت و پسگرا پرهیز دارند.

نامش صادر گشته بود. بر آن اعتراض فردی در محفل خصوصی هیچ اثر حقوقی مترتب نبود. تا وقتی که مجلس رای خود را رسماً اعلام نمی‌داشت (... طالیف در مقام نمایندگی مجلس باقی بود» (۷۹).

روشن است که «اعتراض» به نویسنده «مسالک‌المحسنین» نه «فردی» بود و نه محدود به یک «محفل خصوصی». این دانسته است. در پژوهش‌های پسین آدمیت نیز آمده است. در بخش «مشروطگی از نظر ملایان» در حلد نخستین «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» می‌دانییم که مسالک‌المحسنین طالیف تبریزی ساکن قفقاز، در این اوان سر زبان‌ها افتاده بود؛ مردم به آن روی آوردند و ملایان آن را طرد کردند» (۸۱).

دقیق این است که گفته شود که «مسالک‌المحسنین» را ملایان تکفیر و طرد کردند. در رساله‌هاشان هم نوشتند که طالیف «خبیث» و «ملحد»؛ «طریق اضمحلال تشیع» را نوشته و گفته «قانون قرآن، امروز ما را کافی نیست، باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره امروزی ما را کافی باشد» (۸۱). که این هم از چشم تاریخ‌نگار بزرگ ایران فرو نیفتاده. آنچه فرو افتاده، اما این است که ماجرای طالیف سرافازی شد برای به کار گرفتن چماق کهنه تکفیر از سوی روحانیت و سپس نگر آن روزگار بر ضد هر چه حاکمیت شرع را سست می‌کند و به تجدد و نوگرایی ایران راه می‌برد. در پی طالیف، علی‌اکبر حان دهخدا به کفرگویی متهم شد و پس از او سید حسن تقی‌زاده. سپس نشریه‌های آزادی‌خواه پیر از کفر، خواننده شدند و سر آخر نیویست به مجلس شورای ملی رسید که «کفرخانه» نامیده شود شود و مستوجب به توب بستن شدن» (۸۲).

مهم‌ترین پیامد سیاست سکوت طالیف، نیامدنش به ایران نیست و بی‌نصیب ساختن جنبش مشروطه‌خواهی از یکی از بزرگ‌ترین اندیشمنداناش و هموار شدن زمینه حرکت مشروطه‌خواهان و چیرگی یافتن استبداد بر مشروطیت اول. مهم‌ترین پیامد سیاست سکوت طالیف و هوخواهانش این است که در هنگامه کشاکش سنت و تجدد، روحانیت و استنگرا پروا پیدا کند که در رویارویی با آزدانیدیشان سلاح کهنه تکفیر را برگیرد و آزدانیدیشی را واپس نشاند و بدین ترتیب فرایند پیشرفت اندیشه و فرهنگ جامعه را سترون سازد.

تیرماه ۱۳۳۸  
\* حستاپس از انتشار «اندیشه‌های طالیف تبریزی»، فریدون آدمیت، هنوز هستند کسانی که می‌نویسند: «طالیف نویسنده قفقازی نیر که از

آزادخواهان مشهور بوده، انتخاب شد ولی نپذیرفت» مصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (درد اول و دوم مجلس، نشر گستره، بهار ۱۳۶۱)

۱- روزنامه ملی (روزنامه انجمن تبریز)، سال اول، نمره اول، اول رمضان ۱۳۲۴.

۲- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد نخستین، فریدون آدمیت. پیام، ۲۵۳۵، ص ۱۷۵.

۳- نگاه کنید به: «سواد دستخط بستگان اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاهی روضا. قدأ، در جلد دوم ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، روشنگران، سال انتشار؟ ص ۳۷۳.

۴- روزنامه ملی (روزنامه انجمن تبریز)، سال اول، نمره اول، اول رمضان، ۱۳۲۴.

۵- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتهدی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۶۰.

۶- روزنامه ملی، سال اول، نمره دوم، ششم رمضان ۱۳۲۴.

۷- روزنامه ملی، سال اول، نمره دوم، هشتم رمضان ۱۳۲۴.

۸- قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزاده بهزاد، اقبال، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۳۰.

۹- «مکتوب» عبدالرحیم طالیف تبریزی به شخصی که نامش را نمی‌دانیم، برگرفته از کتاب «آزادی و سیاست»، ایرج افشار، سحر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۵. تاریخچه که در بالای این مکتوب (نامه) آمده، ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶ است که نادرست است و منطبق است که گمان کنیم که درست، تاریخ ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴ باشد.

۱۰- روزنامه ملی، سال اول، نمره ۳، هفتم رمضان ۱۳۲۴.

۱۱- روزنامه ملی، سال اول، نمره ۴، دوازدهم رمضان ۱۳۲۴.

۱۲- روزنامه ملی، سال اول، نمره ۵، هزدهم رمضان ۱۳۲۴.

۱۳- نگاه کنید به «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» جلد نخستین، پیش‌گفته، ص ۳۵۱.

۱۴- روزنامه ملی، سال اول، نمره ۵، هزدهم رمضان ۱۳۲۴.

۱۵- روزنامه ملی، سال اول، نمره ۸، ۲۶ رمضان ۱۳۲۴.

۱۶- پیش‌گفته.

۱۷- پیش‌گفته.

۱۸- پیش‌گفته.

۱۹- روزنامه ملی، سال اول، نمره ۸، ۴ شوال ۱۳۲۴.

۲۰- پیش‌گفته.

۲۱- جریده ملی، روزنامه انجمن تبریز، سال اول، نمره ۱۰، ۷ شوال ۱۳۲۴.

۲۲- کتاب احمد، برگرفته از «اندیشه‌های طالیف تبریزی»، فریدون آدمیت، انتشارات دماوند، تهران، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ص ۷۴.

۲۳- طالیف، علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، حلد نهم، چاپ نهم، ص ۱۳۴۵۹.

۲۴- اندیشه‌های طالیف تبریزی، فریدون آدمیت، دماوند، تهران، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ص ۲.

۲۵- لغت‌نامه، پیشین.

۲۶- مسالک‌المحسنین، با مقدمه باقرمؤمنی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۳.

۲۷- «آزادی و سیاست»، عبدالرحیم طالیف، به کوشش ایرج افشار، انتشارات سحر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۱.

۲۸- مسالک‌المحسنین، با مقدمه باقرمؤمنی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۵۷.

۲۹- پیش‌گفته ص ۱۹۴.

۳۰- پیش‌گفته ص ۱۸۱.

۳۱- پیش‌گفته ص ۸۵.

۳۲- پیش‌گفته ص ۹۲ و ۹۵.

۳۳- پیش‌گفته ص ۹۸ و ۹۹.

۳۴- تاریخ مشروطه ایران، احمدکسروی، تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۶۳، ص ۴۵.

۳۵- مسالک‌المحسنین، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۳۶- جریده ملی، روزنامه انجمن تبریز، نمره ۱۶، ۲۳ شوال ۱۳۲۴.

۳۷- پیش‌گفته، نمره ۲۲، ۷ ذیحجه ۱۳۲۴، و نیز تاریخ مشروطه ایران، پیش‌گفته ص ۱۹۰.

۳۸- پیش‌گفته، نمره ۲۲ و نیز نمره ۱۷، ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۴.

۳۹- پیش‌گفته، نمره ۳۰، ۱۹ ذیحجه ۱۳۲۴.

۴۰- پیش‌گفته، نمره ۳۱، ۲ ذیحجه‌الحرام ۱۳۲۴.

۴۱- پیش‌گفته، نمره ۳۵، ۱۱ ذیحجه‌الحرام ۱۳۲۴.

۴۲- تاریخ مشروطه ایران، پیش‌گفته، ص ۱۹۲.

۴۳- سوانح عمره، تمس‌الدین رشده، نشر تاریخ ایران، پاییز ۱۳۶۲، ص ۲۹.

۴۴- «انجمن»، منسوب به انجمن ملی تبریز، سال اول، شماره ۳۹، ۳ ذیحجه‌الحرام ۱۳۲۴، تلگراف طالیف به انجمن ملی تبریز.

۴۵- تاریخ مشروطه ایران، پیش‌گفته، ص ۱۹۲.

- ۴۶- زندگی‌نامه شهید نیک‌نام ثقله‌السلام تبریزی، نصرالله فتحی، انتشارات سیاه نیکوکاری نویانی، ۱۳۳۳، ص ۱۲۵۲.
- ۴۷- حریده‌لی، روزنامه انجمن تبریز، نمره ۳۷.
- ۴۸- زندگی‌نامه شهید نیک‌نام ثقله‌السلام تبریزی، پیش گفته، ص ۱۲۳.
- ۴۹- انجمن (روزنامه انجمن تبریز)، پیش گفته، شماره ۲۸.
- ۵۰- تاریخ مشروطه ایران، پیش گفته، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- ۵۱- پیشین، ص ۲۰۰.
- ۵۲- پیشین، ص ۲۱۰.
- ۵۳- پیشین، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.
- ۵۴- پیشین، ص ۲۱۷.
- ۵۵- پیشین، ص ۲۲۱.
- ۵۶- پیشین، ص ۲۲۳.
- ۵۷- روزنامه «انجمن» تبریز، شماره ۵۰، روز دوشنبه ۱۹ محرم‌العماد ۱۳۲۵، ص ۱.
- ۵۸- آزادی و سیاست، پیش گفته، ص ۲۶.
- ۵۹- پیشین، ص ۳۳ و ۳۲.
- ۶۰- پیشین، ص ۳۷.
- ۶۱- پیشین، ص ۳۹.
- ۶۲- پیشین، ص ۳۶.
- ۶۳- تاریخ مشروطه ایران، پیشین، ص ۲۳۱.
- ۶۴- ابن و اولاد در عصر مشروطیت، با اثر مؤسسی، نشر باوان، ۱۳۷۱، سوره، ص ۱۹۷ و ۵۰۲، و نیز «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، پیش گفته، ص ۳۶۵.
- ۶۵- اندیشه‌های طالبان تبریزی، پیش گفته، ص ۱۰.
- ۶۶- پیشین، ص ۱۱.
- ۶۷- پیشین، ص ۱۰.
- ۶۸- پیشین، ص ۱۰.
- ۶۹- پیشین، ص ۱۰.
- ۷۰- پیشین، ص ۱۰.
- ۷۱- پیشین، ص ۷۰.
- ۷۲- آذربایجان سوسی، نشر به مستقل سیاسی - اجتماعی، ادبی، فرهنگی، شماره ۹۶-۱۵، شهریور ۱۳۷۷، کلن آلمان، ص ۳۹.
- ۷۳- تاریخ مشروطه ایران، پیشین، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
- ۷۴- آزادی و سیاست، پیشین، ص ۱۶ و ۱۷.
- ۷۵- پیشین، ص ۱۷.
- ۷۶- برای نمونه نگاه کنید به «تاریخ اجتماعی ایران» مرتضی راوندی، جلد هشتم، بخش دوم، ص ۲۷۴.



**فشار انقباض یا منقبضه قلبی اثر کدام خون ناموفی**  
 نخستین فشار خون انقباضی بر آن قوم در سال ۱۸۹۵  
 میلادی در آن زمان در سال ۱۹۰۶ میلادی در  
 سال ۱۹۱۰ میلادی در استانبول چاپ و منتشر شد.

کتابی در خصوص این موضوع در سال ۱۹۱۰ میلادی  
 در استانبول چاپ شد و در آن کتاب به شرح  
 مفصّل در مورد فشار خون در انسان و حیوانات  
 بحث شده است.



تیمستاد خان آستانقراولی در کتاب خود  
 در مورد فشار خون و انقباضی قلبی و اثر آن بر  
 بدن انسان و حیوانات بحث کرده است و در آن  
 کتاب به شرح مفصّل در مورد فشار خون در  
 انسان و حیوانات بحث کرده است.



در مورد فشار خون و انقباضی قلبی در کتاب  
 خود به شرح مفصّل بحث کرده است و در آن  
 کتاب به شرح مفصّل در مورد فشار خون در  
 انسان و حیوانات بحث کرده است.



در مورد فشار خون و انقباضی قلبی در کتاب  
 خود به شرح مفصّل بحث کرده است و در آن  
 کتاب به شرح مفصّل در مورد فشار خون در  
 انسان و حیوانات بحث کرده است.

### مو و میش



در کتاب «مو و میش» که در سال ۱۹۱۰ میلادی  
 در استانبول چاپ شد و در آن کتاب به شرح  
 مفصّل در مورد فشار خون در انسان و حیوانات  
 بحث شده است.




در کتاب «مو و میش» که در سال ۱۹۱۰ میلادی  
 در استانبول چاپ شد و در آن کتاب به شرح  
 مفصّل در مورد فشار خون در انسان و حیوانات  
 بحث شده است.